

فصل دهم مقدونی‌ها در مسجد سلیمان

کشف پیکرکهای سوارکار مقدنی در معبد مسجد سلیمان، که به تصور من پیکرک «آتنا هی‌پیا» است، مرا وادار به تنظیم پاره‌ای ملاحظات از نوع تاریخی می‌کند.

این پیکره‌های کوچک جنگاوران که بر سرشان نوعی کلاهخود به نام گئوسی دارند، ناشناخته نیستند. در شوش نیز تعدادی از اینها را یافتیم. حضور آنها در این کلان‌شهر بزرگ جای تعجب نداشت زیرا، همانطور که لوئی روبر نشان داده، نه تنها مقدونیه‌ایها بخشی از اجتماعی را تشکیل می‌داند که در غرب شوش مستقر بودند، بلکه در جایی نیز به نام سلوکیه اولیوس^۱، که نام رودخانه‌ای است، «به شکل دسته‌های مقدنی مونس پذیرفته شده بودند»^۲. حضور سوارکار مقدونی در سلوکیه اولیوس، که دارای یک قلعه بوده است، قابل درک است. ولی حضور آنها را در کوههای زاگرس چگونه می‌شود تعبیر کرد؟ مطابق معمول پذیرفته‌ایم که استقرارهای مجتمع‌های مقدونی در سرزمین ایران به شکلی نابرابر و غالباً در شهرک‌های بزرگ خودمختار توزیع شده بود. آثار آنها را روی جاده‌های بزرگ ارتباطی شمالی-جنوبی و غربی-شرقی پیدا می‌کنیم ولی این آثار را تقریباً در نواحی دور از مراکز بزرگ، حتی در فارس و در دشتهایی که در کوهستانها هستند، نمی‌یابیم^۳.

به نظر می‌رسد که کشف این آثار و ردّها از یک پادگان مقدونی و شاید هم از یک مستعمره‌نشین نظامی مهم در زاگرس جنوب شرقی نشانگر اهمیتی است که سلوکی‌ها برای این ناحیه قایل بوده‌اند. نقش این کشف همراه با کشف پیکرکهای سوارکارانی که در گلگه، واقع در حدود ده کیلومتری جنوب مسجدسلیمان، در جریان کارهای خانه‌سازی توسط کنسرسیوم نفت پیدا شد، بیشتر روشن می‌شود. اینها کاملاً مشابه با پیکرکهای سوارکاری است که در مسجدسلیمان کشف کردیم. در قلمرو مملکت الیمائی، مسئولیت حفظ ناحیه‌ای که جمعیت آن متشکل از مردمان شرور و شیطان‌صفت و به قول استرابون (Strabon, XV, ۳, ۱۲) از دزدان و چپاولگران ترکیب یافته بود، و همچنین حفاظت جاده بسیار

^۱- Seleucie de l'Eulaios

^۲- L. Robert, *Gnomon*, Band 35 (1963), pp. 75-76.

که آن را از منبع زیر نقل کرده است:

G. L. Rider, *Suse sous les Seleucides et les Parthes*, Memoires de la Mission archeologique en Iran, vol. XXXVIII, 1965, p. 285.

^۳- Ortel, *R.E.s.v. Katoikoi*; M. Rostovtzeff, *The Social and economic history of the Hellenistic World*, Oxford, 1941, *passim*; E. Bickerman, *Institutions des Seleucides*, Paris, 1938, p. 100 ss.

مهم سوق الجیشی و تجاری که از آنجا می‌گذشت و شوشیانان و خلیج فارس را به بخش مرکزی نجد ایران، ابتدا به اصفهان و به ایران شرقی و سپس حتی به آسیای مرکزی متصل می‌کرد، به عهده اینها گذاشته شده بود.

استرابون (Strabon, XVI, ۱, ۱۸) این جاده را می‌شناخته است. به قول او این جاده یکی از سه جاده‌ای بوده است که «طبیعت آن را به وجود آورده بود». دو جاده دیگر یکی جاده شمالی بود که از ماد می‌آمد، دیگری جاده جنوبی بود که از پارس می‌آمد. این سه جاده امکان دسترسی به قلب نجد ایران را با پیوند دادن شوشیانان به گابیین، فراهم می‌کردند. اگر اشتباه نکنم، قبل از این که سیاحان مسلمان از آن نام ببرند، این تنها موردی است که در منابع کلاسیک از آن نام برده شده و قبلاً هرگز توصیفی از آن به میان نیامده است.^۴ از بین این سیاحان، ابن بطوطه (قرن چهاردهم میلادی) آن را در مدت دوازده روز از ایذه - مالمیر تا اصفهان طی کرده است، در حالی که سایرین آن را در هشت یا نه روز پیموده‌اند.^۵ یاقوت (متولد ۱۲۲۹ میلادی) روی این جاده به پل مهمی اشاره می‌کند.^۶ راولینسون که در سال ۱۸۳۶ میلادی از شوش و ایذه - مالمیر دیدن کرده، شنیده که از یک مسیر کاروان‌رو به نام «جاده اتابک» یا «جاده سلطان» نام می‌برند.^۷ لایارد در سپتامبر سال ۱۸۴۰^۸ وقتی که از اصفهان می‌آمده^۹ این جاده را در مدت ۱۲ روز طی کرده و پنجاه و هشت سال بعد، ژاک دموورگان همراه با گوستاو ژکییر وقتی از شوش به اصفهان می‌رفته، چون در طول راه به تحقیقات متعددی پرداخته، آن را در طول چند هفته طی کرده است.^{۱۰} در آخر قرن گذشته شرکت انگلیسی لینگ و کمپانی مستقر در اهواز، با ساختن دو پل در مسیر این جاده، آن را سامان داد و حمل و نقل کالایی را تأمین کرد که توسط کاروانیان در مدت بیست تا سی روز بین خلیج فارس و اصفهان حمل می‌شد (۴۴۶ کیلومتر).^{۱۱} این جاده ضمناً نشان‌دهنده موقعیت ممتاز شهر اصفهان است که در تقاطع دو راه مهم غربی-شرقی و جنوبی-شمالی ایران قرار گرفته است.

شناخت چندانی از گذشته شهر اصفهان نداریم. بعضی از محققان، مملکت سیماش را در واهه اصفهان قرار می‌دهند.^{۱۱}

۴- F. Weisbach, R.E. s.v. Gabiene.

۵- P. Schwarz, *Iran im Mittelalter*, Leipzig 1896-1926, p. 937.

۶- *Ibid.*, pp. 336-340.

۷- "March from Zohab to Khuzistan", *The Journal Of Royal Geographical Society*, vol. 9 (1839), p.83.

۸- Sir A. Henry Layard, *Early adventures in Persia, Susiana and Babylonia*, London 1894, pp. 127-144.

۹- Michel Jequier, *En Perse 1897-1902*, Neuchâtel, ۱۹۶۸, p. ۷۱ ss.

۱۰- P. Schwarz, *op. cit.*, p. 939.

۱۱- E. Herzfeld, *The Persian Empire*, Wiesbaden 1968, pp. 179-180, 303.

سیماش اولین نقش مهم را در سرنوشت ایلام ایفا کرده و سلسه آن در جریان قرون آخر هزاره سوم و قرون اول هزاره دوم قبل از میلاد بر سرنوشت ایلامی‌ها مسلط بوده است.^{۱۲} کشفیات کاملاً متأخر در جنوب کرمان و در حاشیه‌های کویر لوت گستردگی جهان ایلامی را تا منتهالیه جنوب شرقی و شرق اصفهان تأیید می‌کند که در آن گل‌نوشته‌های پروتوایلامی و اشیاء مشابه با اشیاء شوش کشف شد.^{۱۳}

یکی از قبایل ماد، یعنی پاراتاسن‌ها (Herodot, I, ۱۰۱)، ناحیه شمالی اصفهان را اشغال کرده بود. احتمالاً همان واهه کاشان است که ما در سالهای ۱۹۳۳/۱۹۳۷ در سیلک کاشان یک گورستان پروتومادی را پیدا کردیم. پیشنهاد می‌کنم که در این واهه سرزمین «پاراتوکا» را شناسائی کنیم که در سالنامه‌های شاهان آشوری همیشه نام آن بعد از ذکر «مادهای دوردست» می‌آید که در نزدیکی کوه بیک‌آنی (دماوند) سکونت داشته‌اند.^{۱۴}

سارگون دوم (۷۲۲-۵۸۷) باید دامنه فتوحات خود را تا اصفهان کشانده باشد. طبق گفته‌های سینه به سینه تاریخی، اسرائیلی‌های تبعید شده در اصفهان مستقر شده بودند. اینها نمی‌توانند کسانی از سومین تبعیدی‌های یهودیانی باشند که بخت‌النصر (۵۸۶) آنها را تبعید کرد زیرا در زمان این شاه، ماد از همان قبل قدرت بزرگی بوده و بابل آسیای پیشین یا آسیای غربی را با این قدرت تقسیم کرده بود. یهودیان تبعید شده به اصفهان آنگائی هستند که سارگون دوم پس از گرفتن «سَمَری»^{۱۵} در سال ۷۲۱ قبل از میلاد، آنها در اصفهان نشانند. این امر را کتاب مقدس نیز تأیید می‌کند، یعنی در همان جایی که از شهرهای ماد سخن می‌گوید، شهرهایی که شاه آشور این مردم را در آنها مستقر کرد (II Roi, ۱۶, ۶; ۱۸, ۱۱). شهر دومی که یهودیان را در آن مستقر می‌کند، همدان بوده است. جغرافی‌نگاران و مورخان عرب‌زبان باید این گفته‌های سنتی را حفظ کرده باشند زیرا آنها مدعی هستند که «اسبهان» بنیان‌گذار این شهر که نام وی بر روی شهر گذاشته شده، نوه «سم»^{۱۶} و نتیجه «جَفیت یا

^{۱۲}-G. G. Cameron, *Histoire de l'Iran antique*, Paris, 1937, *passim*; W. Hinz, *Das Reich Elam*, Stuttgart 1964, p. 149.

^{۱۳}-C. C. Lamber-Karlovsy, *Excavation at the Tepe Yahya, Iran, 1967-1969*, Harvard University, Cambridge, Massachusetts, 1970. P. Amiet, "La civilisation du desert de Lut". *Archeologia*, n. 60, 1926, pp. 26 et 215.

^{۱۴}-D. D. Luckenbill, *Ancient records of Assyria and Babylonia*, vol. II, Chicago, 1926, pp. 26 et 215.

^{۱۵}- Samarie - یکی از شهرهای بزرگ و قدیم، که نام خود را به استان مرکزی فلسطین، بین گالیله و جوده داد. ساراگون دوم از آشور، به سال ۷۲۱ قبل از میلاد شهر سمیری را فتح و ساکنان آن را تبعید کرد و به جای آنها کلنی‌های بابلی و آرامی را نشانند. این شهر امروزه روستای سباستیه نزدیک ناپلوس است. نقل از دایره‌المعرفه فرانسوی. Rober (م).
^{۱۶} Sem - همان سام پسر بزرگ نوح است، که قوم سامی را به وی نسبت می‌دهند. (م).

يَفِت»^{۱۷} بوده است. به نظر آنها همین مورد درباره همدان نیز صدق می‌کند.^{۱۸}

بعدها، نتیجه استقرار یهودیان سَمَرِي توسط سارگون دوم در شهرهای ماد، و پس از بازگشت یهودیان به لطف کوروش و داریوش، این بود که در قرن دوم قبل از میلاد سَمَریتانیها ادعا کردند که از اعقاب مادها و پارسها هستند.^{۱۹}

آنطور که از منابع پیداست شهر اصفهان را «گئی» (جی) و ناحیه را «گئی‌یان» می‌نامیده‌اند، که به نظر می‌رسد «گبیان» یا «گبیین» یونانی از آن مشتق شده است.^{۲۰} ذکر این موضوع خالی از فایده نیست که کلمه عبری نشان دهنده «دره، دشت»، و اصطلاح که نشانگر «دره واقع بین کوهساران» است (Zacharie, ۱۴, ۵)، به خوبی درباره چشم انداز اصفهان صدق می‌کند. بالاخره حکایت عبور موسی از ماوراء اردن با این عبارت پایان می‌پذیرد «و ما در دره اقامت کردیم» (Deut. ۳, ۲۰).

سکه‌های سالهای ۷۴۷-۷۴۱ اصفهان دارای نام گئی Ga'Y به عنوان محل ضرب و انتشار است.^{۲۱} در قرن دهم میلادی، «جی» فقط قسمتی از شهر بود که آن را در آن زمان «یهودیه» یا «شهر یهودها» می‌نامیدند. مقدسی (آخر قرن دهم میلادی) (۲, ۴۸; ۳, ۲۶) از یهودیه به عنوان شهری صحبت می‌کند که از نظر داشتن فیلسوف و پزشک و دانشمند غنی است. تمام نویسندگان قرون وسطی فراوانی محصولات کشاورزی ناحیه اصفهان را که تجارت آن شکوفا بوده است، ستوده‌اند.^{۲۲} دیودور (Diodor, XIX, ۲۶) وقتی که از تمایل آنتیگون به همراه سپاهیان‌ش برای به دست آوردن گابیین صحبت می‌کند، نباید از غنای آذوقه و علیق آن بی‌اطلاع بوده باشد، زیرا همین امر به آنتیگون امکان استقرار در محله‌های زمستانی‌اش را می‌داده است. درایسون باید جاده‌ای که ما درباره‌اش صحبت کردیم می‌شناخته است، زیرا نقشه آنتیگون درباره رسیدن به گابیین-اسپهان را تشریح می‌کند و از تمایل او برای توقف درجائی صحبت می‌کند که در آنجا تماس با سلوکوس، که در شوش مانده بود، ممکن می‌شده است. برای این که «گابیین روی جاده شوش قرار داشت»^{۲۳}. استرابون (Strabon, XVI, ۱, ۱۸) گابیین را همانند سیماش زمان امپراتوری ایلام نشان می‌دهد، که همیشه قسمتی از این دولت الیمائی بوده و پس از سقوط هخامنشیان شکل

^{۱۷} - Japhet - همان یافث پسر دوم نوح است. گفته می‌شود مردمان هند و اروپایی از وی به وجود آمده‌اند. (م.)

^{۱۸} - ابن الكلبي، نگاه کنید به. ۱، ۵۱۶، n. ۱ et ۵۸۷، p. Schwarz, op. cit.,

^{۱۹} - Falvius Joseph, *Antiquites...*XII, 257 ; S. K. Eddy, *The king is dead*, Lincoln 1961, p. 56, n.56.

^{۲۰} - P. Schwarz, op. cit., p. 586.

^{۲۱} - *Ibid.* p. 586.n. 1.

^{۲۲} - *Ibid.*, p. 595 ss.

^{۲۳} - J. S. Droysen, *Geschichte des Hellenismus*, Basel, 1953, III, 176.

گرفته است.

این دولت، که تا اواسط قرن دوم قبل از میلاد از رعایای سلوکی‌ها بوده، باید با پیشرفت تجاری اهمیت پیدا کرده باشد، یعنی همان پیشرفتی که خلیج فارس پس از فتوحات اسکندر کبیر و بخصوص پس از لشکرکشی شرقی آنتیوخوس سوم نشان داد^{۲۴}. قسمت اعظم ثروت این مملکت، دقیقاً مثل ثروت هلند در قرن هفدهم و ثروت انگلستان در قرن هیجدهم، ناشی از تجارت ترانزیت بوده و جاده شوشیانا-اسپهان اساس آن را تشکیل می‌داده است. ثروت انباشته شده در معابد الیمائی، که طمع آنتیوخوس سوم را برانگیخته بود و مهرداد اول آن را غارت کرد، موجب پیشرفت تجارتي گردید که در این قسمت از جنوب غربی نجد ایران تحقق یافته بود. کشف قطعات متعددی از مجسمه‌های مفرغی بزرگتر از اندازه طبیعی توسط سیر اورل استین، در معبد شامی، در ۸ کیلومتری مسجد سلیمان، این فراوانی را متصور می‌کند و به نظر می‌رسد مجسمه‌ها و نقش‌برجسته‌های سنگی که ما در نیایشگاه‌های بردنشانده و مسجد سلیمان پیدا کردیم مؤید این فراوانی است. این آثار که اشکال انسانی رانشان می‌دهد، شواهد و دلایل گوناگونی را با خود دارند که احتمالاً آموزنده هستند.

تأکید کردیم که در هیچ یک از منابع کلاسیک درباره این راه شوش-اسپهان که از کوه‌های بختیاری می‌گذشته سخنی به میان نیامده است. «آیا جغرافیا همیشه چهارچوبی نبوده که تاریخ را تعیین می‌کرده است؟» ولی با این همه همیشه کاروانها در این جاده رفت و آمد می‌کرده‌اند: اثر تاریخی تنگبستان یا «تنگه بتها» این عمل را تصور می‌کند^{۲۵}. حتی معین نیست که این جاده حتی در این ساماندهی و سنگفرش بوده است^{۲۶}. ویرانه‌های پله‌های متعددی که در قدیم بر روی رود کارون زده شده و همچنین خود رود کارون که پس از باز کردن راه خود از بین تنگه‌ها، پیچ و تاب می‌خورد، یادآور دشواری‌های طی کردن این جاده است^{۲۷}.

مسافرانی که از طریق جاده آسیای مرکزی به طرف خلیج فارس می‌رفته‌اند باید این راه را می‌پیموده‌اند. سالنامه‌های چینی امکان دانستن این امر فراهم می‌کنند. در این سالنامه‌ها به موضوع مربوط به مسافرت «کان یینگ» برمی‌خوریم که «حامی کُل» به نام «پان چائو» وی را در زمان امپراتور «هو» (۹۷ میلادی)

^{۲۴}- G. Le Rider, *op. cit.*, p. 303 ss.

^{۲۵}- نگاه کنید به مرجع زیر و لوح صد و سیام، شمار های ۱ و ۲:

A. D.H. Bivar and S. Shaked, "The inscription at Shimbar". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. XXVII, 2 (1964), pl. I.

^{۲۶}- *Ibidem*, p. 281.

^{۲۷}- K. Schippmann, "Notizen zu einer Reise in den Bachtiaribergen", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, N. F. Band 3 (1970) Abb. 1.

به رُم گسیل می‌دارد. مسافر چینی به «تئو چه» در ساحل «یک دریای بزرگ» می‌رسد. اِد. شوان ثابت کرده که این سرزمین دشت میشان، یا «مِزن» است؛ مِزن نام جغرافیائی مملکت «شَرسن» است، که آن را فقط دشت ذکر کرده‌اند^{۲۸}. جایی که کان‌یینگ به آن رسیده قطعاً شهر اسپسینو شاراکس بوده، یعنی بندر بزرگی که در آخر قرن اول میلادی در اوج فعالیت تجاری بین المللی‌اش با هند و امپراتوری رُم بوده است. توصیف این شهر، که اطراف آن را آب فراگرفته و فقط می‌توان از شمال غربی وارد آن شد، نزدیک به توصیفی است که اندکی بعد هانسن کاشف از ویرانه‌های این محوطه باستانی اسکندریه قدیم، و سپس انطاکیه دجله، می‌کند^{۲۹}، که در محل پیوند دو رود کرخه و دجله برپا شده است. کان‌یینگ که با تصور طول سفری که باید می‌پیمود تا به رم می‌رسید وحشتزده و دل‌سرد شده بود، از برنامه خود منصرف و به طرف کشور خود باز می‌گردد. متن می‌گوید که برای ترک تائو-چه «راه به سوی شمال، سپس به طرف شرق برمی‌گردد»، که همین امر دقیقاً بیانگر جهتی است که برای طی جاده‌ای باید در پیش گرفت که از مملکت الیمائی و کوه‌های بختیاری، در جهت اصفهان می‌گذرد. این موضوع را توضیح صریح دیگری که در همین متن آمده، تأیید می‌کند که بر اساس آن باید بیش از شصت روز سوار بر اسب طی کرد تا به سرزمین «انگان-سی» یا «پارتیین» رسید^{۳۰}. محاسبه تا حد زیادی دقیق و درست به نظر می‌رسد، زیرا باید از طریق اکباتان یا تخت‌جمشید دو برابر این راه محاسبه کرد. همین جاده را باید آنتیوخوس دوم قبل از مرگش طی کرده باشد^{۳۱}. این شاه از ناحیه خلیج فارس دیدن می‌کرده و در آن مبادرت به بنیان مجدد اسکندریه-انطاکیه دجله^{۳۲}، و اسپسینو شاراکس آینده می‌کند که در سرزمین الیمائی است. او دور از این حوزه و در مرکز نجد ایران، در شهر تبئّه از دنیا می‌رود. گبئّه یا اسپهان را در این شهر بازشناسی می‌کنند^{۳۳}.

فرض این امر که اوضاع و احوال سیاسی خاصی او را مجبور به آمدن به آنجا کرده بود، فرض به حقی خواهد بود. ما امروزه

^{۲۸}- "Les pays d'occident d'après Heo Chou", *T'oung Pao*, vol. VIII (۱۹۰۷), p. ۱۷۸, n. ۳.

^{۲۹}- J. Hansman, "Charax and the Karkheh", *Iranica Antiqua*, vol. VII (1967), 21-28. F Altheim-R. Stiehl, *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin, 1970, pp. 562-564.

^{۳۰}- Ed. Chavannes, *op. cit.*, p. 176.

^{۳۱}.. ۶.. ۲۲۳, n. ۶. G. Le Rider, *op. cit.*, p. ۲۲۳, n. ۶. قبلاً به این جاده اندیشیده است.

^{۳۲}- Pline, *Hist. Nat.* VI, 13.

^{۳۳}- نگاه کنید به Polyb, XXXI, II, ۳.

و نگاه کنید به:

F. Weissbach, *RE. s.v. Gabiene et Gabai*. 4.; I. Gershevitch, *Asia Major*, N. S. vol. II (1951-1952), p. 139, et not additionnelle de W. B. Henning, *ibid.*, p. 21-58. F. Altheim -R. Stiel, *Geschicht Mittelasiens im Altertum*, Berlin 1970, pp. 562-564.

این اوضاع و احوال سیاسی را در پرتو کارهای «لو ریدر»^{۳۴} می‌شناسیم که ثابت کرده در زمان اپیفانس بوده است که مهرداد اول، رعیت او، قیام کرد و خود را مستقل از تاج و تخت سلوکی اعلام نمود. بروز این سرکشی و تمرد با اولین سکه‌های ضرب شده نقره‌ای همراه بود (نزدیک به ۱۷ سال قبل از میلاد مسیح) که پارتیان، رعایای آنتیوخوس حق ضرب آن را نداشتند. مهرداد اول بر روی این سکه‌ها خود را با تأکید بر ملیت خود با گذاشتن کلاه به نام «باشلیک» بر سر، که کلاه ملت او بود، معرفی کرده بود.^{۳۵}

به نظر قبول این امر موجه است که آنتیوخوس چهارم با شنیدن این خبر و با توجه به این امر که می‌خواست به سرعت به پارتیان برسد، کوتاهترین راه را برای رسیدن به روی نجد ایران در پیش بگیرد. اگر می‌خواست برای رسیدن به اسپهان از تخت‌جمشید بگذر باید زمانی معادل دو برار آن صرف می‌کرد. سخن تاسیت (Tacite, V, ۸, ۴-۵) در این مورد صریح است: بنا به گفته او، آنتیوخوس چهارم از طریق جنگ علیه پارتها یهودیان را رها کرد، «زیرا در این عصر، آرشیاک پیمان‌شکنی و ترک طرفداری کرده بود».

منابع تاریخی، گذشتن این شاه از مملکت الیمائی را تأیید می‌کنند. آیا او در صدد بوده که معابد این سرزمین را چپاول کند؟ هوآو اثبات کرده دو حکایتی که رفتار آنتیوخوس سوم و پسرش را در الیمائی گزارش می‌کنند، بسیار متفاوت بوده‌اند و ثابت می‌کند که عمل آنها «سازش‌ناپذیر» بوده است.^{۳۶} آنتیوخوس سوم در موقعی که در صدد تصرف گنجینه‌های معابد بوده کشته شده است. برعکس، پولیب، که منبع اصلی ما است (Polyb, XXXI, ۹)، نه از حمله‌ای صحبت می‌کند که توسط مردم علیه آنتیوخوس چهارم بوده است، نه از شکستی صحبت به میان می‌آورد که او متحمل شده است، و حتی باید «فکرمایه برخورد سپاه آنتیوخوس چهارم و سپاه بربرها» را نیز کنار گذاشت.

سر اورل استن در معبد شامی يك سردیس مفرغی خسارت دیده پیکره‌ای را پیدا کرد که بزرگتر از حد طبیعی بوده است. روستوزف این سر را مربوط به آنتیوخوس چهارم دانسته است.^{۳۷} حضور پیکره این شاه در يك معبد الیمائی، هر چند که این

^{۳۴}-Op. cit., p. 312 ss.

^{۳۵}- G. Le Rider, op. cit., p. 321 et LXX, 1-4.

^{۳۶}- Etudes d'epigraphie et d'histoire grecque, t. III, Paris, 1949, p. 265 ss.

همچنین نگاه کنید به:

W. W. Tarn, *The Greeks in Bactria and India*, Appendix 7, 1938, pp. 463-466, et p. 214, note 1.

که بر اساس آنچه در آنجا آمده، برای من پذیرفتن این امر دشوار است که آنتیوخوس چهارم در موقع آمدن به مملکت الیمائی راهی را در پیش گرفته باشد که از تخت‌جمشید می‌گذشته است.

^{۳۷}- *The social and economic history of the hellenistic world*, vol. I, Oxford, 1941, p. 459 et ol. X, 1-

(نگاه کنید به لوخ صد و سی پنجم، شماره ۳).

نشانه قطعی نباشد، این فکر را به ذهن متبادر می‌کند که این پیکره می‌تواند در ارتباط با «آئین شاه» باشد، دقیقاً همانطور که این پیکره می‌توانسته در شرایط دیگری پیدا شود، مثل همان مورد مربوط به يك شاه الیمایی که ما آن را در مسجد سلیمان پیدا کردیم^{۳۸}.

به هر حال، این امر دور از تصور چیزی است که پولیب نقل می‌کند، بلکه برعکس آن است.

اپیفانس هیچ کاری علیه معبد الیمایی نکرده است. هیچ عمل خصمانه در مقابل او از طرف مردم این سرزمین صورت نگرفته است. آیا او واقعاً قصد تصرف ثروت‌های نیایشگاه‌ها را داشته است؟ آیا این امر تمایل واقعی او بوده یا این چنین فرض شده است، و در این صورت فقط حضور او در این مملکت، که ظاهراً در حال گذر از آنجا بوده و می‌خواسته به سرعت به نجد ایران برسد، چنین فکری را به ذهن وقایع‌نگاران آورده است؟

اگر این فرضیه درست باشد، این فکرمایه می‌توانسته خیلی ساده به ذهن متبادر شود که آنتیوخوس چهارم به رهنمود همان دغدغه‌های چپاولی که پدرش را به اینجا آورده بود، به الیمایی آمده است که مهرداد اول آن را کامل کرد^{۳۹}. ما به فرضیه گوشمیت کاری نداریم که آن را نوعی «دوگانگی با ریشه واحد» می‌بینند^{۴۰}، و ما خود را محدود به تأکید این امر می‌کنیم که هولو، با بی‌اطلاع بودن از دلیل واقعی حضور آنتیوخوس چهارم در الیمایی، به وجود آمدن فکرمایه غارت معابد در ذهن این شاه، را نمی‌پذیرد و آن را رد می‌کند: «(او) عاقلتر از آن بود که انتظار می‌رفت، او با کناره‌گیری اندیشیده از برخوردی که به نظر او بیش از حد شانس‌ی بوده است، از آن طفره رفت». آیا این يك «عبرت پدران» بوده که هولو یادآوری کرده است، درسی بوده که به کار اپیفانس آمده است، یا این که، همانطور که می‌توان آن را باور کرد، حتی فکرمایه ارتکاب به «بی‌حرمتی به مقدسات» در حال گذر از این سرزمین نبوده است؟.

سرانجام آنتیوخوس چهارم، که منفورترین شاه بین شاهان سلوکی بوده و «از اجداد یونانی خود عشق به ادبیات و هنر را به ارث برده و از اجداد هخامنشی خود شجاعت و شقاوت را»^{۴۱}، نشان دهنده ابتدای يك تجزیه و تلاشی طولانی امپراطوری سلوکی

^{۳۸}-نگاه کنید به لوح هفتاد و پنجم، شماره‌های ۱-۳

^{۳۹}- Strabon XVI, i, ۱۸. - که آورده است این امر برای مهرداد اول ده هزار تان به ارمغان

آورد

(تان واحد شمارش پول معمول یونانیان قدیم که نماینده مبلغی طلا و نقره به وزن تان بوده است، تقریباً ۵۶ فرانک در پول نقره و ۵۶ فرانک در پول طلا) (م.م.).

^{۴۰}- *Geschicht Irans und seiner Nachbarlander von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden*, Tubingen, 1888, p. 41.

^{۴۱}-Ch. A. Kincaid, "A Persian Prince-Antiochos Epiphanes", *Oriental Studies in honour of C. E. Pavry*, London, 1933, p. 209.

است.

تیمارکیمیله^{۴۲} ، ساتراپ ماد، اولین کسی بود که استقلال این سرزمین را اعلام کرد. پارس و الیمائی نیز چنین حرکتی را دنبال کردند. شاه الیمائی، کمنیسکیرس، که اولین شاه شناخته شده در این خطه است، گرایشهای توسعه طلبی را ظاهر و در ۱۴۷ قبل از میلاد شوش را تصرف نمود^{۴۳}. با این همه، مدت پیروزی او کوتاه بود، زیرا در سال ۱۳۹ قبل از میلاد مهرداد اول، پس از غارت معابد الهه‌های ستایش شده در الیمائی، این سرزمین را دوباره به مملکت خود متصل کرد^{۴۴}.

تمام این حوادث موجب می‌شوند که سواران پادگان مسجد سلیمان دلیلی برای حفظ پست خود را نداشته باشند. آیا آنها سرور خود را تغییر دادند؟ آیا این سواران با الیمائی‌هایی که بزرگ شده بود، با مردان پارس، با سپاه بدون شکوه و جلال دمتریوس دوم رفتند^{۴۵}؟ به هر حال، شانس کمی باقی مانده تا باور کنیم که آنها در موقع چپاول و ویران شدن معبدی که آنها در آن الهه‌های خود را ستایش می‌کردند، در مسجد سلیمان حضور داشته‌اند.

^{۴۲}- R.E. s.v. Timarchos, n. 5.

^{۴۳}- G. Le Rider, *op. cit.*, p. 426.

^{۴۴}- Strabon, XVI, 1, 18; Justin, XLI, 6, 8.

^{۴۵}- Justin, XXXVI, 1,4